

سرخط

## آخرین نمایش

**دکتر جعفر رشادتی**

از همان روزهای اول که گردشگاه افتتاح شد بچه‌های محل بعد از ظهر‌ها برای بازی به آن جا می‌رفتند و هر بار که داخل گردشگاه می‌شدند نگاهیان سوت زنان دنیا لشان می‌رفت که داخل چمن‌ها نروند.

حمید شلوغ‌ترین آن‌ها بود گرچه ۱۲ سال بیشتر نداشت ولی یک سر و گردن از بچه‌های هم‌سن و سالش بالاتر بود اول از همه او بایستی از وسایل بازی استفاده می‌کرد...

هر کدام از بچه‌ها در گوشه‌ای مشغول بازی می‌شوند حمید این بار، تاب را انتخاب می‌کند. روی تاب می‌نشیند و با فشار با هایش آن را به حرکت در می‌آورد یکی دو تا از بچه‌ها به کمکش می‌آیند او به تاب بازی ادامه می‌دهد. دقایقی بعد از بچه‌ها می‌خواهد که نمایشش اورا تماشا کنند با هر دو پا روی تخته تاب می‌ایستد و سعی می‌کند به سرعت با تاب خود را به جلو و عقب بکشانند دوست دار د تا جایی که می‌تواند از زمین فاصله بگیرد و هر چه دوستانش به او می‌گویند این کار خطرناک است گوش نمی‌کند خود را غرق در شادی احساس می‌کند از بچه‌ها می‌خواهد او را به جلو هل بدهند کسی حاضر به این کار نمی‌شود خود سعی می‌کند سرعت حرکتش را بیشتر کند در حالی که می‌خندد به حرکت خود ادامه می‌دهد حتی صدای نگاهیان بوستان هم که می‌گوید «بچه این کار خطرناک است بیا پایین» اورا از ادامه کارش باز نمی‌دارد.

در حرکتی دیگر بین زمین و هوا کنترلش را از دست می‌دهد و در خاک و خون می‌غلطد همه به طرف او هجوم می‌برند هر چه صدای زنده جوابی نمی‌دهد او بی حرکت روی زمین می‌ماند و چشم‌های خیره‌اش تخته‌های تاب را نشانه می‌دود فوراً به بیمارستان منتقل می‌شود ولی اقدام‌های درمانی موثر واقع نمی‌شود و بر اثر ضربه مغزی جان می‌سپارد.

آیا بهتر نیست روش صحیح استفاده از وسایل بازی در گردشگاه‌ها را به زندانمان بیاموزیم تا شاهد پر پر شدن گل‌های زندگیمان در گلستان‌ها نباشیم؟

پیگیری خبر

## ردپای ۲ زن در قتل معمایی مرد ۳ زنه

دو زن و یک پسر که در پرونده قتل مرد سه زنه تهرانی دستگیر شده‌اند، هر یک قتل را به گردن دیگری می‌اندازند. شامگاه ۲۳ آذر امسال مردی جوان برای شکایت از خانه‌اش به یک پسر آمد که با مرد ۸۲ ساله‌ای که غرق خون بود روبه رو شد و خیلی زود در تماس با پلیس و اورژانس برای نجات جان این مرد در خواست کمک کرد. بدین ترتیب، پیرمرد تنها به بیمارستان منتقل شد و ماموران کلانتری ۱۱۱ هفت چنار در محل حاضر شدند و در بررسی‌ها خانه پیر مرد زخمی‌شناسایی شد که رد خون در داخل خانه و از اتاق خواب به بیرون کشیده شده بود. ماموران در تحقیقات پی بردند که این مرد در گذشته دو بار ازدواج کرده و همسرانش فوت کرده‌اند و از چندی قبل نیز با یک زن که یک فرزند پسر دارد ازدواج کرده‌است. وقتی زن سوم و پسرش هدف تحقیق قرار گرفتند ادعا کردند که مرد زخمی دست به خودکشی زده‌است اما پلیس با توجه به رد خون که روی دیوار و کف اتاق نمایان بود اقدام به دستگیری این مادر و پسر کرد. تحقیقات پلیسی ادامه داشت که پیر مرد سه زنه روی تخت بیمارستان به کار مرگ فرو رفت و در ادامه تجسس‌ها پسر خوانده این مرد ماجرای جدیدی را پیش روی ماموران قرار داد. پسر جوان ادعا کرد که مادرش با همدستی زن همسایه که در طبقه بالای خانه‌شان زندگی می‌کند دست به قتل ناپدری‌اش زده‌اند. زن سوم قربانی جنایت معمایی نیز وقتی شنید پسرش اورا به عنوان قاتل معرفی کرده‌است به ماموران گفت: من قاتل نیستم، همسایه طبقه بالا خانه من یک سگ دارد و از کف آشپزخانه‌اش، آب به سقف خانه مان‌ورود کرده و شوهرم بارها سر موضوع نشستی آب و سگ بازن همسایه بحث کرده بودند و حتی کارشان به شکایت رسید و احتمال می‌دهم این زن با اجیر کردن یک قاتل دست به قتل شوهرم زده‌است. کارآگاهان در ادامه بررسی‌ها به سراغ زن همسایه رفتند و اورا دستگیر کردند که وی نیز به ماموران گفت: من با مرد همسایه به خاطر وجود حیوان خانگی و نشستی آب از آشپزخانه‌ام، اختلاف داشتیم ولی هیچ وقت تصمیم به قتل نگرفتم و حتی قصدداشتم برای پایان دادن به این اختلافات خانه‌ام را تغییر بدم و احتمال می‌دهم قتل از سوی زن سوم صورت گرفته باشد. بنا به این گزارش، درحالی‌که هر سه متهم در بازداشت پلیس قرار دارند، همگی قتل را به گردن دیگری می‌اندازند که تحقیقات ویژه برای گره‌گشایی این پرونده پیچیده در دستور کار ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران قرار گرفته‌است.

مرد جوان نمی‌دانست ناخواسته قاتل همسایه ای خواهد شد که سال‌ها باهم رابطه خوبی داشتند.

این مرد مهمان خانه پدری بود که برای میانجی‌گری بین دو همسایه بیرون رفت و دستانش به خون آغشته شد.

**۳ سال قبل**

عصر تابستان سال ۹۵، پسر جوانی همراه خانواده‌اش به خانه پدری اش در جنوب تهران رفت و ساعت ۲ ظهر روز تعطیل بود که ناگهان صدای درگیری بین دو مرد بالا گرفت.

سجاد ۳۲ ساله هر چه منتظر ماند که سر و صدا تمام شود به نتیجه نرسید و با عصبانیتی که داشت از خانه پدرش بیرون آمد و وقتی به جلوی در ساختمان‌شان رسید، دید دو تن از همسایه هایشان که در ساختمان کناری زندگی می‌کنند به خاطر جای پارک با هم درگیر شده‌اند.

سجاد ابتدا برای میانجی‌گری در این درگیری وارد بحث و جدل دو مرد جوان شد اما کم‌کم دعوای آن‌ها فیزیکی شد و به سمت هم‌مشت و لگدپر ت می‌کردند. سجاد در این وسط از سوی یکی از همسایه‌ها هدف چند ضربه مشت قرار گرفت و وقتی این جوان به او اعتراض کرد، پاسخی نداد و توهین آمیز شدید و او نیز با مرد همسایه درگیر شد.

**صحنه خونین**

سجاد با مرد همسایه درگیر شدو در یک لحظه چاقویی از جیب‌اش بیرون کشید و درحالی‌که این دو مرد باهم گلاویز بودند ناگهان مرد همسایه روی زمین افتاد.

چاقو به گردن مرد همسایه خورده بود و سجاد با دیدن این صحنه به سرعت از محل درگیری فرار کرد و خیلی زود تیم‌های امدادی و پلیس در محل درگیری خونین حاضر شدند و مرد همسایه قبل از رسیدن پلیس تسلیم مرگ شد.

با جنایی شدن این درگیری خونین، تحقیقات پلیسی برای دستگیری سجاد آغاز شد و هنوز چند ساعتی از مرگ مرد همسایه نگذشته بود که سجاد پای در اداره پلیس گذاشت و خود را تسلیم ماموران کرد.

**کیفر خواست**

سجاد پس از دستگیری و اعتراف به درگیری قاتل شناخته شد و پرونده برای صدور حکم نهایی به دادگاه کیفری یک استان تهران ارجاع داده شد.

روز دادگاه اولیای دم خواستار قصاص پسرشان شدند و سپس سجاد پشت‌تربیسون دفاع قرار گرفت و درحالی‌که اشک می‌ریخت ادعا کرد که من قصد کشتن نداشتم.

سجاد گفت: من هیچ اختلافی با مرد همسایه نداشتم و وقتی از سر و صدای آن‌ها به خیابان آمدم برای پایان دادن به درگیری دو مرد همسایه وارد درگیری‌شان شدم اما مرد همسایه که عصبانی بود به من هم توهین کرد و چند ضربه مشت زد که ناگهان کنترل‌م را از دست دادم و چاقویم را بیرون کشیدم و وقتی به خودم آمدم دیدم مرد همسایه غرق خون روی زمین افتاده‌است.

**مرد جوان با بخشش خانواده مقتول از اعدام‌رهایی یافت**

# جنایت با چاقوی خشم در دعوا بر سر پارکینگ

وی افزود: می‌دانم مجازاتم اعدام است اما از خانواده مرد همسایه می‌خواهم مرا به خاطر مادر و خانواده‌ام ببخشند، من اگر قصد کشتن داشتم خودم را تسلیم پلیس نمی‌کردم.

قضات دادگاه‌ه پس از پایان جلسه، سجاد را به قصاص نفس — اعدام — محکوم کردند و این حکم در دیوان عالی کشور نیز مورد تایید قرار گرفت.

**بخشش بزرگ**

سجاد یک بار تا پای چوبه دار رفت اما خانواده قربانی جنایت حاضر به بخشش در قبال دریافت دیه خون‌پسرشان شدند و خانواده سجاد و چند خیر توانستند پول دیه را آماده کنند و با پرداخت آن، اولیای دم رضایت‌خود را مبنی بر بخشیده شدن سجاد اعلام کردند.

**گفت‌وگودر پایان کابوس اعدام**

سجاد حالا در حال روزشماری برای آزادی است او شش ماه دیگر آزاد می‌شود و از این که می‌تواند بار دیگر به آغوش خانواده اش بازگردد برای آزادی‌اش لحظه‌شماری می‌کند.

**سابقه‌داری؟**

یک بار در سن ۲۰ سالگی دعوا کردم و به دلیل این که شاکی داشتم به زندان رفتم اما خیلی زود آزاد شدم.

**شغل؟**

آزاد، وضعیت مالی خوبی داشتم.

**از دواج کردی؟**

بله، خیلی زود در سن ۲۳ سالگی ازدواج کردم.

**صاحب فرزند شدی؟**

بله، یک پسر دارم که دوست دارم خیلی زود آزاد بشوم و او را در آغوش بگیرم.

**چرا زندان؟**

یک لحظه غفلت، یک لحظه کنترل‌م را از دست دادم و یک عمر پشیمانی و حتی مرگ را پیش‌رویم دیدم.

**چه اتفاقی افتاد؟**

همسایه‌ها با هم به خاطر جای پارک درگیر شده بودند که من برای وساطت وارد دعوا شدم اما وقتی به من فحاشی شد و چند ضربه مشت خوردم، عصبانی شدم و با چاقو چند ضربه به مرد همسایه دم و باعث مرگ مرد همسایه شدم.

**شنیدم خودت را تسلیم پلیس کردی؟**

بله، من قصد کشتن نداشتم و وقتی شنیدم مرد همسایه به قتل رسیده، عذاب وجدان داشتم و چند ساعت در خیابان‌ها پرسه‌زدم اما دیگر توانستم طاقت بیاورم و می‌دانستم اول، آخرین پرونده دستگیر خوانم شد به همین دلیل خودم با پای خودم به اداره پلیس رفتم.

**همیشه چاقو به همراه داری؟**

همه چیز از همان چاقو شروع شد، در سن نوجوانی چون با بچه محل هایمان زیاد دعوا می‌کردیم همیشه چاقو همراهم بود و از همان زمان به بعد چاقو همیشه در جیب‌ام بود و هر جا می‌رفتم با چاقو بودم، زیاد از آن استفاده نکرد و حتی پس از ازدواج نیز از دوستانم

## بررسی حوادث

## ۹

■ تحلیل کارشناس

## احساس ناامنی کاذب با حمل چاقو

**دکتر کاظم قجاوند جامعه شناس**

**واستاد دانشگاه**

افرادی که با خود سلاح سرد مانند چاقو حمل می‌کنند از منظر روان‌شناسی باید از لحاظ احساس امنیت مورد ارزیابی قرار گیرند. زیرا احساس امنیت موضوعی است که از بدو تولد و حتی قبل از آن در دوران بارداری به جنین منتقل می‌شود. مادرانی که در دوران بارداری از تولد با به آغوش کشیدن فرزند، نگاه برقرار می‌کنند به نوعی احساس امنیت در وجود جنین خود ایجاد می‌کنندو بعد از تولد با به آغوش کشیدن فرزند، نگاه کردن و توجه به وی احساس امنیت را در کودکان خود غنی می‌کنند و فرزندان با سبک دلبستگی ایمن پرورش می‌یابند. افرادی که با سبک دلبستگی ایمن بزرگ می‌شوند در دوران بزرگ سالی در مواجهه با موقعیت‌های خطرناک و پراسر ترس لزومی به استفاده از وسایلی مانند چاقو، اشیای تیز و برنده چه در قالب استفاده چه تهدید و ارباعب در خود نمی‌بینند. اما کودکانی که از سبک دلبستگی ناایمن و اجتنابی برخوردار هستند و احساس امنیت لازم را در دوران کودکی و نوجوانی دریافت نکرده‌اند عموماً در مواجهه با موقعیت‌های ترسناک و بحرانی اعتماد به نفس لازم را ندارند و از طریق حمل اشیای تیز و برنده یا سلاح سرد مانند چاقو نوعی امنیت کاذب برای خود ایجاد می‌کنند. از سویی دیگر در جامعه نیز اگر نظارت و کنترل برای برقراری امنیت به نحوی مطلوب وجود داشته باشد مانند حضور به موقع پلیس و دور بین‌های نظارتی، بی‌تفاوت نبودن شهروندان در مقابل یکدیگر و رعایت حقوق شهروندی، افراد نیازی به استفاده از سلاح سرد، چاقو و قمه ندارند. از این‌رو حمل سلاح سرد و وسایل خطرناک را می‌توان از دو بعد پیشگیرانه توجه به احساس امنیت در دوران نوزادی و کودکی و توجه به احساس امنیت شهروندان توسط جامعه در دوره‌های بزرگ سالی مد نظر قرار داد.

## جنایت داماد در بدبینی به نوعروس بی‌گناه



به‌همسر مشکوک شده‌بودم گوشی موبایل او را بررسی کردم و با پیامک‌های سعید روبه‌رو شدم. آن جا بود که گمان کردم سعید با همسر مرا رابطه دارد. به همین دلیل سراغ سعید رفتم و با او درگیر شدم و او را گشتم.

وی درحالی‌که سرش را پایین انداخته بود، گفت: من اشتباه بزرگی مرتکب شدم. بعد از کشته شدن سعید متوجه شدم او هیچ رابطه‌ای با همسرم نداشته‌است و فقط از این که ما جرای ازدواج مان را به او نگفتم و او را برای جشن عروسی دعوت نکرده بودیم از همسرم گلیایه کرده بود اما من چهار سوءظن شده بودم.

وی ادامه داد: بعد از این ماجرا همسرم طلاق گرفت و از من جدا شد. مادرم خانه‌اش را که تنها دارایی ما بود فروخت تا توانست رضایت اولیای دم را جلب کند. من با اشتباهم چندین زندگی راتباه کردم و در مدت سه سالی که در زندان به اندازه کافی تنبیه شده‌ام. حالا قضات دادگاه تقاضای بخشش دارم.

در پایان جلسه، قضات وارد شور شدند و وی را سه سال زندان با احتساب روز‌های بازداشت محکوم کردند.

بنابه این گزارش، محمدرضا به‌زودی از زندان آزاد خواهد شد.

مرد جوان که دوست صمیمی‌اش را با ظن رابطه پنهانی با همسرش کشته و با پرداخت دیه از قصاص‌رهایی یافته بود، دیروز پای میز محاکمه ایستاد و برای پشیمانی کرد.

محمدرضا ۲۵ ساله که چند ماه از ازدواجش گذشته بود، پاییز سال ۹۵ دوست صمیمی‌اش به نام سعید را در خانه‌شان در غرب تهران با ضربه‌های چاقو کشت و همان جای‌بازداشت شد. وی که به قتل اعتراف کرده بود پای میز محاکمه ایستاد و از سوی قضات دادگاه به قصاص محکوم شد.

درحالی‌که حکم صادر شده در دیوان عالی کشور تایید شده و چیزی تا اجرای حکم باقی‌نمانده بود محمدرضا توانست با پرداخت دیه میلیونی رضایت اولیای دم را جلب کند و به زندگی برگردد.

**■ در دادگاه**

وی دیروز از جنبه عمومی جرم در شعبه ۱۱ دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد و از خود دفاع کرد. وی که ۲۸ سال دارد در تشریح جزئیات ماجرا گفت: من و سعید سال‌ها بود که باهم دوست بودیم تا این که سعید شماره تلفن دختری به نام لیدارا به من داد تا با او آشنا شوم. من پس از مدتی با لیدارا تماس گرفتم و به او علاقه مند شدم. بعد از این ماجرا رابطه من و سعید باهم کمتر شد تا این که من به خواستگاری لیدار رفتم و باهم از دواج کر دیم و زندگی خوبی داشتیم. یک روز من و همسرم برای تفریح بیرون رفته بودیم که خیلی اتفاقی در خیابان با سعید روبه‌رو شدیم و با احوال‌پرسی کر دیم. سعید از این که فهمید ما باهم از دواج کرده‌ایم شوکه شد.

وی ادامه داد: چند روز پس از دیدار با سعید، رفتار همسرم با من تغییر کرد و مدام بهانه‌گیری می‌کرد. اختلاف‌های ما شدیدتر شده بود تا این که همسرم گفت: تصمیم به جدایی دارم. من که

## دسیسه ۳ مرد برای قتل زن مطلقه در تهران

و ارسلان می‌خواستیم موبایل رویا را از او بگیریم اما او مقاومت کرد. به همین دلیل با روسری او را خفه کردیم و موبایل و پول هایش را برداشتیم. مسعود هم سوار ماشین او شد و رفت. ارسلان اگتیم در این ماجرا هیچ دخالتی نداشته‌است. چند روز از اعترافات آن‌ها نگذشته بود که مسعود ادعا کرد خودش به تنهایی رویا را کشته‌است و امان و ارسلان در این ماجرا دستی نداشته‌اند.

**■ ادعای عجیب در دادگاه**

مسعود دیروز به اتهام قتل و امان و ارسلان به اتهام مباشرت در سرقت در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستادند. در ابتدای جلسه اولیای دم برای متهمان حکم قصاص خواستند. سپس مسعود در جایگاه ویژه ایستاد و اظهارات جدیدی را مطرح کرد. وی گفت: من رویا را نکشتم. من در بازداشتگاه با امان روبه‌رو شدم. او مرا کتک زد و تهدید به قتل کرد. او چکی را به من داد که مجبور شدم قتل را گردن بگیرم. اما حالا می‌خواهم واقعیت را بگویم. امان به

### دسیسه شیطانی عکاس سلبریتی‌ها برای دختر مسافر



اشد مجازات را می‌خواهم. سپس نازگل درحالی‌که اشک می‌ریخت، گفت: من بعد از این ماجرا می‌خواستم خودسوزی کنم اما منصرف شدم. حالا از او شکایت دارم. وقتی بهنام که باقرار وثیقه آزاد بود روبه‌روی قضات ایستاد، اتهاماتش را منکر شد و گفت: زمانی که در بروجرود بودم، نازگل به خانه‌ما می‌آمد و همیشه از بد رفتاری‌های پدرش گلیایه می‌کرد. او که آخرین بار عکس‌های مرا کنار بازیگران معروف و فوتبالیست‌های سرشناس در اینستاگرام دیده بود با من تماس گرفت و از من خواست تا برایش کاری مناسب در تهران پیدا کنم. او می‌گفت قصد دارد در تهران به خانه‌عمویش بیاید. او خواست در تهران مرا این ملاقات کند. به همین دلیل برای او به نام خودم بلیت تهیه کردم. اما وقتی به تهران رسید، گفت: گوشی موبایل عمویش خاموش شده‌است. به همین دلیل او به خانه‌ما آمد و چند روز آن‌جا ماند. اما زمانی که او در خانه‌ما حضور داشت خواهرم نیز آن‌جا بود. من او را آزاد نداد

ه‌ام. بنابه این گزارش، با پایان اظهارات پسر عکاس، قضات وارد شور شدند تا رأی صادر کنند.
**■ دادگاه**
به دنبال اظهارات دختر شهرستانی، پسر عکاس بازداشت شد و دیروز در شعبه هفتم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد. در ابتدای جلسه پدر نازگل گفت: دخترم به یک باره ناپدید شده بود. من که همه‌جا را گشته بودم، به ترمینال رفتم و پس از بررسی فهرست مسافرانی که به تهران حرکت کرده بودند با اسم بهنام روبه‌رو شدم. من که به ماجرا مشکوک شده بودم با او تماس گرفتم و فهمیدم بهنام برای دخترم بلیت گرفته و او را به تهران کشانده‌است. من وقتی به تهران رسیدم او ناچار شد دخترم را آزاد کند. من از او شکایت دارم و برایش

عکاس جوان در دسیسه ای شوم، دختر شهرستانی را به بهانه پیدا کردن شغل مناسب به تهران کشاند. مرد شیطان صفت دختر جوان را چند روز در خانه‌اش به اسارت گرفت و وی را آزاد داد. رسیدگی به این پرونده به دنبال شکایت یک دختر جوان به نام نازگل آغاز شد. وی که همراه پدرش به پلیس آگاهی تهران رفته بود، گفت: پدر و مادرم سال‌هاست از یکدیگر جدا شده‌اند و من با پدرم زندگی می‌کنم. ما ساکن برج دهستیم. چند سال قبل برادر ام با پسری به نام بهنام دوست بود. بهنام مدتی بود که به تهران آمده و عکاسی می‌کرد. او می‌گفت عکاس سلبریتی‌ها شده و وضع مالی خوبی دارد. تا این که مدتی پیش با من تماس گرفت و گفت، کار مناسبی در تهران برایم پیدا کرده‌است. او برایم بلیت گرفت و من به تهران آمدم. اما وقتی به خانه بهنام رفتم او شش شبانه‌روز مرا در خانه‌اش زندانی کرد و آزاد مرا داد. او حتی اجازه نمی‌داد با پدرم تماس بگیرم تا این که پدرم به ماجرای بی‌رد به تهران آمد و بهنام ناچار شد مرا آزاد کند.

**■ دادگاه**
به دنبال اظهارات دختر شهرستانی، پسر عکاس بازداشت شد و دیروز در شعبه هفتم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد. در ابتدای جلسه پدر نازگل گفت: دخترم به یک باره ناپدید شده بود. من که همه‌جا را گشته بودم، به ترمینال رفتم و پس از بررسی فهرست مسافرانی که به تهران حرکت کرده بودند با اسم بهنام روبه‌رو شدم. من که به ماجرا مشکوک شده بودم با او تماس گرفتم و فهمیدم بهنام برای دخترم بلیت گرفته و او را به تهران کشانده‌است. من وقتی به تهران رسیدم او ناچار شد دخترم را آزاد کند. من از او شکایت دارم و برایش

مرد جوان که با قتل زن مطلقه، خودروی او را سرقت کرده است دیروز در دادگاه ادعاهای عجیبی را مطرح کرد.
**■ کشف جسد زن جوان**
رسیدگی به این پرونده از شامگاه بیست و چهارم شهریور سال ۹۶ به دنبال پیدا شدن جسد یک زن جوان در حاشیه پارک چیترگر آغاز شد و تجسس‌های میدانی نشان می‌داد این زن خفه شده‌است. تلاش برای افشای هویت وی ادامه داشت تا این که ماموران ساعتی بعد مرد جوانی را در همان حوالی سوار بر یک پراید دیدند که حرکات عجیبی داشت. وی که مسعود ۳۰ ساله نام دارد، مدعی بود ماشین را از یکی از دوستانش قرض گرفته‌است.

**■ نخستین سرخ**

وقتی پلیس با استعلام خودروی پراید دریافت این ماشین متعلق به یک زن جوان به نام «رویا» است که با مسعود در رابطه بود و همان شب به طرز مرموزی ناپدید شده تحقیقات وارد مرحله تازه ای شد. با تکمیل بررسی‌ها روشن شد جسد زن